

بررسی «خیار غبن» از نگاه شیخ انصاری*

قدرت الله نیازی (نویسنده مسئول)**

کریم کوخایی زاده***

چکیده

هرگاه عقد لازم با تمام اجزا و شرایط منعقد شود، متعاقدين حق به هم زدن آن را ندارند، مگر این که متعاملین به فسخ آن راضی باشند و یا این که یکی از اسباب فقهی فسخ عقود لازم به وجود آید. از جمله این اسباب، خیار غبن است که به محض به هم خوردن تعادل عوضین و ارزش اقتصادی آنها در زمان انعقاد عقد، برای حمایت از شخص مغبون به وجود می آید. به عقیده شیخ انصاری رحمته الله علیه در خصوص ثبوت خیار غبن در بین علما سه نظریه وجود دارد: مشهور علما قائل به ثبوت خیار غبن هستند؛ برخی اجماع به ثبوت خیار غبن دارند و بعضی از علما منکر خیار غبن می باشند که مرحوم شیخ قول سوم را به دلیل شاذ بودن قابل اعتنا نمی داند. از جمله مستنداتی که علما جهت ثبوت خیار غبن به آنها استدلال کرده اند عبارت اند از آیه ۲۹ سوره مبارکه نساء، روایت «تلقی ركبنا»، قاعدة لاضرر، روایات و اجماع منقول. شیخ تنها دلیل قابل اعتماد را اجماع منقولی که معتضد به شهرت محققه و حدیث لاضرر است می داند و سایر ادله را رد می کند. خیار غبن مثل سایر خیارات دارای مسقطاتی چون اسقاط پس از عقد، شرط سقوط آن در متن عقد، تصرف مغبون پس از علم به غبن و تصرف ناقل مشتری مغبون قبل از علم به غبن است. اگر دلیل اثبات خیار غبن قاعدة لاضرر باشد، در این صورت ظاهر کلمات فقها بر عمومیت جریان این خیار در تمامی معاوضات مالی دلالت دارد و اگر دلیل آن اجماع منقول باشد در این صورت خیار غبن به بیع اختصاص دارد. اعمال این خیار به عقیده شیخ فوری است.

کلید واژه ها: خیار، غبن، غابن، مغبون، غبن فاحش، جهل به قیمت.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۴/۲۰ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۰۵/۲۲

** استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه بوعلی سینا همدان/ gh.niazi@mailfa.com

*** دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه بوعلی سینا همدان/

مقدمه

خيارات به عنوان مهم‌ترین حق فسخ معاملات از جایگاه قابل توجهی در فقه اسلامی برخوردار است. از این رو در متون فقهی به تناسب در ابواب مختلف مد نظر قرار گرفته است. خيار، اسم مصدر اختيار به معنای توانایی برهم زدن عقد است که به آن خيار فسخ هم گفته شده و مخصوص منحل کردن عقود لازم می‌باشد. عقودی که بین افراد بسته می‌شود اگرچه ممکن است آزادانه منعقد گردد، ولی این طور نیست که همیشه به صورت عادلانه باشد، بلکه ممکن است در نتیجه عدم تعادل در عوضین، یکی از متعاقدین متضرر شود و نفعی متناسب با عوض داده شده به دست نیاورد.

قطعاً در عقد بیع، طرفین انتظار دارند عوضی را که از طرف مقابل دریافت می‌دارند معادل ارزش معوضی باشد که به او تسلیم می‌شود. با این وجود، ممکن است یکی از طرفین به علت عدم آگاهی از قیمت بازار، کالا را کمتر از قیمت واقعی بفروشد یا بیشتر از آن قیمت بخرد که این امر موجب ضرر آنها می‌شود. اگرچه باطل دانستن معامله می‌تواند ضرر زیان دیده را از بین ببرد، اما شارع و قانونگذار برای رفع ضرر از مغبون، خيار غبن را تشریح کرده است. در این مقاله سعی شده است خيار غبن از زوایای مختلف مورد کنکاش قرار گیرد و به سئوالاتی که در خصوص این مسئله وجود دارد پاسخ دهد. سؤال اصلی مقاله این است که از منظر شیخ انصاری آیا خيار غبن در کلام همه فقها ثابت است یا این که کسانی هستند که خيار غبن را ثابت نمی‌دانند؟ سئوالات فرعی مقاله عبارت‌اند از: شرایط تحقق و ثبوت خيار غبن چه چیزهایی هستند؟ آیا با ثبوت خيار غبن می‌توان آن را ساقط کرد و یا عواملی بر سقوط آن دلالت دارد یا خیر؟ آیا اعمال خيار غبن فوری است یا خیر؟ لذا در ابتدا به کلیاتی در خصوص خيار غبن شامل معنای لغوی و اصطلاحی، اقوال علما از منظر شیخ و مبانی و مستندات این خيار و راه‌های ثبوت آن می‌پردازیم؛ سپس به مسقطات این خيار و بحث در مورد فوریت و تراخی در اعمال این خيار پرداخته می‌شود. در خلال مباحث، نظریات علمای بزرگ فقه بنابر دیدگاه شیخ اعظم مورد بررسی و نقد قرار گرفته و فروعاتی در خصوص این خيار مطرح شده است.

مفهوم‌شناسی

معنای لغوی و اصطلاحی «غبن»

«غبن» در لغت به معنی خدعه، گول زدن و خلاف واقع نشان دادن است. در صحاح اللغه آمده است: غَبْنٌ (به سکون باء) در بیع استعمال می‌گردد، اما غَبْنٌ (به تحریک باء) در مورد رأی و هوش و ذکاوت به کار می‌رود، مثلاً گفته می‌شود: زید غبن

الرأی؛ یعنی زید در رأی و هوش و فهم، ضعیف است. (جوهری، ۱۴۱۰، ج ۶: ۲۱۷۳ و ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۳: ۳۰۹) در «قاموس قرآن» در ماده غبن آمده است: غبن به معنی گول زدن در معامله است، خواه در خرید باشد یا در فروش و آن این که به قیمت کم بخرد یا به قیمت گران بفروشد. (قرشی، ۱۴۱۲، ج ۵: ۸۸)

در مجمع البحرین واژه غبن در معنای خدعه، نیرنگ، نقض عهد و... به کار رفته است. (ر.ک: طریحی، ۱۴۱۶، ج ۶: ۲۸۸) ابن فارس می نویسد: غبن کلمه‌ای است که دلالت می کند بر ضعف و به هم ریختگی. گفته می شود شخصی در معامله اش گول خورد، پس او قطعاً گول خورده است. (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۴: ۴۱۲)

«غبن» در اصطلاح فقها

شیخ انصاری می فرماید: غبن در اصطلاح فقها این است که شخصی مال خود را به به بیشتر از قیمت آن به دیگری تملیک کند با وجود جهل دیگری. (انصاری، ۱۴۱۱، ج ۲: ۳۷۰) علامه در تبصره می فرماید: خیار غبن این است که فروشنده به کمتر از نرخ بازار بفروشد یا مشتری به بیش از آن بخرد مغبون است و خیار فسخ دارد. (علامه حلی، ۱۴۱۱: ۹۷) امام خمینی رحمته الله علیه در تحریر الوسيله بیان می دارد: خیار غبن در جایی است که به کمتر از ثمن مثل بفروشد یا به بیشتر از آن بخرد و قیمت را نداند، پس مغبون خیار فسخ دارد. (امام خمینی، بی تا، ج ۲: ۵۲۲)

مراد از این زیاده و نقصان که در تعاریف فقها آمده است، آن چیزی است که با ملاحظه منضعات و شرایط به دست می آید، یعنی گاهی فروش یک چیز به یک صورت غنی است، اما فروش همان چیز به همان قیمت با توجه به شرایط و منضعات موجود در بیع غبن نیست. پس اگر شخص مالی را که صد دینار ارزش دارد به کمتر از صد دینار بفروشد، ولی برای خود شرط خیار کند، بیع غبنی نخواهد بود، زیرا چیزی که به بیع الخیار فروخته شده باشد قیمت او کمتر از چیزی خواهد بود که به بیع لازم و بدون خیار فروخته شده باشد. (شیخ انصاری، ۱۴۱۱، ج ۲: ۳۷۰ و ر.ک: خوبی، بی تا، ج ۶: ۲۸۹)

بررسی اقوال علما درباره خیار غبن

در بررسی اقوال علما در خصوص خیار غبن، شیخ انصاری نتیجه می گیرد که مجموعاً بین علما سه نظریه وجود دارد:

(الف) مشهور علما و معروف بین آنها ثبوت خیار غبن است؛

(ب) برخی اجماع بر ثبوت خیار غبن دارند؛

(ج) بعضی از علما منکر خیار غبن می باشند.

در راستای نقل اقوال شیخ می‌فرماید: معروف بین علما ثبوت خیار غبن است و علامه در تذکره این قول را به علما (علامه، بی‌تا، ج ۱۱: ۶۸) و در کتاب نهج الحق به امامیه نسبت داده است و ابن زهره در کتاب غنیه (ابن زهره، ۱۴۱۷: ۲۲۴) و علامه در مختلف (علامه، ۱۴۱۳، ج ۵: ۴۴) به اجماعی بودن مسئله تصریح کرده‌اند و فقط از ابن جنید اسکافی حکایت شده که وی منکر خیار غبن بوده است، اما از آنجا که نفی خیار مزبور قولی شاذ است، قابل اعتنا نمی‌باشد. (شیخ انصاری، همان: ۳۷۰ و ۳۷۱)

مستندات خیار غبن

از جمله مستنداتی که برای ثبوت خیار غبن به آنها استدلال شده، عبارت است از:

۱. قرآن

آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ». بعضی از فقها جهت اثبات خیار غبن به قسمت دوم این آیه یعنی «أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» استناد کرده و معتقدند آیه شریفه دلالت بر لزوم رضایت در تجارت دارد و در بیع غبنی شخص مغبون رضایت ندارد. (علامه حلی، بی‌تا، ج ۱۱: ۶۸) شیخ در توجیه کلام علامه می‌فرماید: رضایت مغبون بر اساس وجود عنوانی در بیع است که اکنون در بیع غبنی وجود ندارد و آن عنوان این است که قیمت کالایی که گرفته است برابر با ارزش کالایی باشد که به طرف عقد تملیک نموده است. لذا وقتی که علم پیدا می‌کند، راضی نمی‌شود که کالایی را که گرفته است عوض کالا و یا پولی باشد که به طرف خودش داده است و چون این عنوان مفقود به منزله صفت مفقوده در کالا است، چنین معامله‌ای باطل نیست، بلکه موجب تحقق خیار غبن برای مغبون است. (انصاری، همان: ۳۷۱) وی سپس در مقام انتقاد از این قول بر آمده و می‌گوید: عنوان مذکور به منزله صفت نیست، بلکه از قبیل داعی و انگیزه است که فقدان آن تأثیری ندارد، بلکه گاهی حتی انگیزه هم محسوب نمی‌شود، مثل جایی که تمام غرض در معامله، ذات مبیع است. به علاوه، برای فرار از این اشکال بهتر است به جای استدلال به قسمت دوم آیه، به بخش اول آیه یعنی «لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» متوسل شویم چرا که فروش مال با نیرنگ و مسلوب الاختیار بودن مشتری در فسخ، پس از اطلاع از نیرنگ او، اکل مال بالباطل است؛ اما اگر اطلاع پیدا کرد و راضی شد، در این صورت، اکل مال بالباطل نیست. البته اگر مغبون متوجه نیرنگ غابن نشود، اطلاق آیه اقتضای حرمت دارد، اما این موارد بالاجماع از تحت شمول آیه خارج است و اکل مال بالباطل محسوب نمی‌شود. باید توجه داشت که ظاهر این آیه با آیه

قبلی تعارض دارد و لذا چون هر دو قطعی الصدور هستند، در مقام استدلال از آنها دست برداشته و سراغ اصل عملی یعنی اصالة لزوم می‌رویم. (همان: ۳۷۲)

۲. روایت «تلقی رکبان»

استناد به روایت مربوط به «تلقی رکبان» که علامه آن را در تذکره ذکر فرموده‌اند؛ و چون معاملاتی که در تلقی رکبان انجام می‌گرفت موجب غبن فروشندگان می‌شد، پیامبر صلی الله علیه و آله به ایشان اختیار فسخ معامله را می‌داد. (علامه حلی، بی‌تا، ج ۱۱: ۶۹) شیخ انصاری می‌فرماید: ممکن است صحت حکایت خیار تلقی رکبان منع شود، زیرا این حکایت در کتب امامیه وجود ندارد و لذا نمی‌توان گفت ضعف سندی آن با عمل اصحاب جبران می‌شود. (انصاری، ۱۴۱۱، ج ۲: ۳۷۲)

۳. قاعده «لا ضرر»

حدیث نبوی «لا ضررَ و لا ضرارَ فی الاسلام» یعنی در اسلام حکمی تشریح نشده است که عامل ضرر باشد و حکم به لزوم بیع غبنی و عدم خیار مغبون، حکمی ضرری است، زیرا موجب وارد آمدن ضرر بر مغبون است. بنابراین می‌توان این قاعده کلی را استفاده کرد که هرگاه لزوم عقدی بر ضرر ممضی علیه بود، چنین عقدی متزلزل خواهد بود و لزوم نخواهد داشت. (ر.ک: علامه حلی، همان: ۶۸ و شیخ انصاری، همان ۷۲)

شیخ بر این حدیث اشکال می‌کند. این حدیث، اصل لزوم را از عقد بر می‌دارد، ولی اثبات خیار برای مغبون نمی‌کند، زیرا دفع ضرر از مغبون، علاوه بر صورت جعل خیار، به صورت دیگر نیز امکان دارد. یکی این که مغبون حق داشته باشد در مازاد از قیمت، معامله را فسخ کند. دیگر این که مغبون بتواند غابن را الزام به فسخ بیع یا به رد مازاد نماید و اگر غابن بخواهد مازاد را برگرداند، در این که ماهیت این مقدار چیست، سه احتمال وجود دارد: الف) مقدار مازاد دارای عنوان هبه مستقل از بیع غبنی است؛ ب) به عنوان جزئی از عوض است؛ ج) به عنوان غرامت و جبران آنچه از مغبون فوت شده است، می‌باشد. شیخ در اینجا احتمال سوم را بر می‌گزیند. (شیخ انصاری، همان ۳۷۲ و ۳۷۳)

۴. اخبار معصومین علیهم السلام

علما برای خیار غبن به چهار حدیث استدلال نموده‌اند و برخی از محشین مکاسب عنوان کرده‌اند که مرحوم شیخ علی کاشف‌الغطا به این احادیث بر ثبوت خیار غبن استدلال نموده است. (کلانتر، ۱۴۱۰، ج ۱۵: ۱۵۷)

(الف) روایت اول: عن الكافي بسنده عن اسحق بن عمار عن ابي عبدالله عليه السلام:
 غَبْنُ الْمُسْتَرَسِلِ سُحْتٌ. (کلینی، ۱۴۰۷، ج: ۵، ۱۵۳)

(ب) روایت دوم: عن الميسر عن ابي عبدالله عليه السلام، قال: غَبْنُ الْمُؤْمِنِ حَرَامٌ. (همان)

(ج) روایت سوم: لا تغبن المسترسل فانه غبنه حرام. (با بررسی به عمل آمده این حدیث در کتب شیعه نیست و در کتب اهل سنت می باشد)

(د) روایت چهارم: أيما مسلم استرسل إلى مسلم فغبنه. (طریحی، ۱۴۱۶، ج: ۵، ۳۸۳)

شیخ می فرماید: انصاف این است که هیچ یک از این روایات دلالت بر خیار غبن ندارد، زیرا این روایات غیر از روایت اول ظاهر در حرمت خیانت در مشاوره است. بنابراین احتمال می رود که کلمه غبن به فتح باء باشد. روایت اول در مورد مال است ولی چون چند احتمال در آن راه دارد، نمی تواند دلیل بر مدعا باشد، مثلاً ممکن است منظور این باشد که غابن به خاطر عمل خدعه و فریب در معامله، مستحق عقاب است و از این جهت شبیه آکل سحت است و یا منظور این باشد، مقدار زیادی که اخذ شده حرام است و بالاخره ممکن است، همان طوری که مشهور گفته اند دلالت بر خیار غبن دارد، منظور این باشد که وقتی مغبون عقد را فسخ کرد، تمام ثمن بر غابن حرام می شود و باید به مغبون برگرداند. البته دو احتمال اول و دوم ترجیح دارد، زیرا موافق اصالة الصحه است (شیخ انصاری، همان: ۳۷۵)

۵. اجماع

با توجه به این که دلالت روایات را نپذیرفتیم، عمده دلیل در مسئله خیار غبن عبارت است از اجماع منقولی که به وسیله شهرت محققه تأیید می گردد و حدیث لاضرر، منتهی نسبت به خصوص غابنی که از بذل تفاوت امتناع کند. (شیخ انصاری، همان؛ ابن زهره، ۱۴۱۷: ۲۲۴؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۸، ج: ۸، ۳۰۴)

شرایط تحقق خیار غبن

خیار غبن دارای دو شرط است: جهل مغبون به قیمت و فاحش بودن غبن، که با فقدان هر یک، خیار منتفی می گردد.

الف) جهل مغبون به قیمت

شرط اول خیار غبن، جهل مغبون به قیمت است. از این رو اگر مغبون با علم به قیمت اقدام به بیع کند، خیار غبن ثابت نخواهد بود. (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۲۰۳ و خوبی، بی تا، ج ۶: ۲۸۹ و ۲۹۰) شیخ می فرماید: در صورت علم به قیمت اصلاً غبن محقق نشده است، چرا که در تحقق غبن، جهل به قیمت معتبر است. بنابراین این طور نیست که موضوع محقق باشد اما حکم ثابت نباشد، بلکه اصلاً موضوع حکم که غبن است تحقق نیافته است. دلیل این مطلب که غبن محقق نیست این است که شخص مغبون، عالماً و عامداً اقدام به بیع نموده است، پس اقدام بر ضرر کرده، فلذا گول زدنی در کار نبوده، بلکه خودش با دست خود کلاه بر سر خود گذاشته است. شیخ در ادامه می فرماید: ظاهراً در جهل به قیمت، بین این که مغبون غافل از قیمت باشد یا اصلاً ملتفت نبوده باشد فرقی نیست، یعنی در هر دو صورت، جهل صدق می کند و نیز فرقی نمی کند که جهل او مسبوق به علم بوده یا نبوده باشد (شیخ انصاری، همان: ۳۷۶ و نجفی، بی تا، ج ۲۳: ۴۲)

ب) فاحش بودن غبن

شرط دوم در ثبوت خیار غبن این است که غبن فاحش باشد و حد آن، همان گونه که در تذکره آمده، این است که ضرر به قدری باشد که در مثل آن مقدار مردم حاضر به تسامح نباشند. (علامه حلی، بی تا، ج ۱۱: ۶۹) به عقیده شیخ یک سوم و یک چهارم بدون اشکال، غبن است، اما در غبن بودن یک پنجم تأمل و اشکال است. اگر چه به نظر محقق قمی، یک پنجم هم غبن است. شیخ می فرماید: ما به این گونه اقوال کاری نداریم، ملاک برای ما نظر عرف است. اگر تفاوت به حدی باشد که در عرف قابل تسامح است، غبن نیست و الا غبن محقق است. (شیخ انصاری، همان: ۳۷۸ و شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۲۰۳)

غبن طرفینی

در اینجا به بحثی می پردازیم که منشأ آن کلامی از شهید ثانی در روضه (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۴۶۷: ۳) و مسالک (همو، ۱۴۱۳، ج ۳: ۲۰۵) به پیروی از محقق کرکی می باشد و آن سخن این است که ایشان غبن را به سه صورت تقسیم کرده است: گاهی فقط بایع مغبون است و گاهی فقط مشتری مغبون است و گاهی هر دو. اگر در عبارت شهید دقت شود ملاحظه می شود که ایشان قائل به تحقق همزمان غبن برای متبایعین شده است که این سخن تولید اشکال کرده و منشأ این پرسش شده است که چگونه می شود هم بایع و هم مشتری در یک معامله مغبون واقع شوند؟

به نظر غالب فقها، مغبون یا بایع است یا مشتری و تصور این که در بیع واحد هر دو طرف مغبون باشند، محال به نظر می‌رسد، لذا در ادامه فرض‌های گوناگونی را که در مقام اثبات امکان غبن دو طرفه از جانب طرفداران این فرضیه مطرح شده، همراه با انتقادات وارده بیان کرده و موضع شیخ انصاری را در این خصوص بیان می‌کنیم.

فرض اول

محقق قمی در جامع‌الاشتات، در پاسخ به سئوالی که در خصوص عبارت شهید از ایشان شده، اظهار داشته که غبن دو طرفه امکان دارد و در مقام ارائه مثال، به موردی اشاره می‌کند که به موجب آن، اگر بایع متاعی را به چهار تومان بفروشد. بنابر این که، مشتری در مقابل، هشت دینار به وی بپردازد و مشتری معتقد باشد که هشت دیناری که می‌دهد چهار تومان ارزش دارد، سپس روشن شود که متاع، در واقع پنج تومان ارزش داشته ولی دینارها مساوی پنج تومان منهای یک پنجم، یعنی چهل و هشت ریال ارزش دارند، در این صورت، از یک طرف بایع مغبون است، زیرا ثمن دریافتی کمتر از بهای متداول مبیع در بازار است. از طرف دیگر مشتری نیز مغبون است، زیرا دینارها در بازار بیشتر از چهار تومان ارزش داشته است (ر.ک: میرزای قمی، ۱۴۱۳، ج ۲: ۶۰) شیخ می‌فرماید: غبن را باید با توجه به جمیع شرایط و قیود بیع به حساب آورد. در مورد فوق، در واقع گویا، بایع مبیع پنج تومانی را به چهار تومان و هشت ریال فروخته و هیچ یک از طرفین مغبون نشده‌اند، زیرا مشتری جنس پنج تومانی را دو ریال ارزان‌تر خریده و بایع هم فقط دو ریال ارزان‌تر فروخته است و در معامله پنج تومانی، دو ریال غبن نیست، پس تصویر ارائه شده از سوی محقق قمی، صحیح نیست. (شیخ انصاری، همان: ۳۸۰)

فرض دوم

صاحب‌جوهر می‌فرماید: تصور غبن طرفینی در جایی است که طرفین معامله در یک عقد دو کالا را به دو ثمن بفروشند، به طوری که در یکی از آن دو، بایع و در دیگری مشتری مغبون واقع شود. (نجفی، بی‌تا، ج ۲۳: ۴۴)

شیخ در خصوص این فرض می‌فرماید: این معامله، یا دو معامله جدا از هم هستند و تفکیک امکان دارد و یا یک معامله است و تفکیک امکان ندارد. در هر دو صورت تصویر آقای صاحب‌جوهر صحیح نمی‌باشد، زیرا در صورت تفکیک، در اینجا دو معامله است و در هر کدام یک طرف مغبون واقع شده است و در صورت قائل بودن به وحدت معامله، چنانچه مبلغ آن دو غبن با هم برابر است، در این صورت اصلاً در واقع غبنی تحقق پیدا نکرده است و اگر برابر نیست، در این صورت، مبلغ کمتر از مبلغ بیشتر کم

می‌شود و در نتیجه یک نفر در اینجا مغبون واقع شده است. (شیخ انصاری، ۱۴۱۱، ج ۲: ۳۸۰)

فرض سوم

شیخ، از قول علامه در قواعد و شهید در لمعه، فرضی را بیان کرده که بر اساس آن می‌بایست غبن را نه به معنای اصطلاحی و خاص، بلکه در معنای عام آن به کار ببریم. به نظر علامه و شهید، اگر مبیع یا ثمن به خلاف شرط یا وصف موصوف یا خلاف آنچه که روایت شده درآید، می‌توان ادعای غبن نمود، زیرا غبن معنای عام دارد و صدور مذکور نیز از جمله مصادیق غبن در معنای عام آن است. از این رو در یک معامله ممکن است بایع به معنای اصطلاحی مغبون باشد، ولی مشتری به معنای لغوی مغبون واقع گردد. شیخ در جواب ایشان می‌فرماید: این احتمال خوب است، ولی خلاف ظاهر کلمات شهید ثانی و محقق ثانی است، زیرا ظاهر کلام آنها این است که معنای اصطلاحی غبن را اراده کرده‌اند. (شیخ انصاری، همان: ۳۸۱)

فرض چهارم

در این فرض، طرفین عقد هنگام انعقاد آن در دو مکان مختلف هستند و قیمت بیع در هر یک از این دو مکان با یکدیگر متفاوت است. مثل این که متاع مورد نظر به قیمتی معامله شود که کمتر از قیمت متداول آن در شهر بایع و بیشتر از بهای رایج آن در شهر خریدار باشد. (یعنی به قیمت متوسط) در این صورت هر دو طرف معامله را باید مغبون شمرد. شیخ می‌فرماید: این فرض هم از مصادیق غبن دو طرفه نیست، زیرا مبیع در محل واحد یک قیمت بیشتر ندارد و در مثال یاد شده، اگر در شهر بایع بسته شده باشد، پس فقط بایع مغبون است نه هر دو طرف، پس اگر مشتری متاع را پس از عقد به شهر خودش حمل کند و در آنجا قیمت متاع نازل تر باشد، نمی‌تواند ادعای غبن نماید، زیرا ملاک، قیمت مکان عقد است نه بعد از آن. (همان)

فرض پنجم

این فرض را مؤلف *مفتاح الکرامه* مطرح نموده است. طبق این تصویر، یک طرف معامله، توپ پارچه‌ای را در عوض دریافت یک اسب می‌فروشد، با این گمان که قیمت پارچه معادل قیمت اسب است، ولی بعد از عقد، هر دو طرف مدعی می‌شوند که آنچه گرفته‌اند به اندازه آنچه که داده‌اند ارزش ندارد، پس در این معامله هر دو مغبون هستند و از طرف دیگر چون امکان رجوع به کارشناس هم وجود ندارد تا قیمت عوضین معامله را تقویم نماید، پس هر دو طرف باید قسم بخورند و اگر چنین کردند غبن هردو طرف

ثابت و اختیار فسخ معامله برای هر دو طرف پیدا می‌شود. (عاملی، ۱۴۱۹، ج ۱۴: ۳۳۷) شیخ به این فرض اشکال می‌کند و می‌فرماید: این تصویر نیز صحیح نیست، زیرا بحث ما در غبن واقعی است و نه غبن ادعایی. (شیخ انصاری، همان: ۳۸۲) شیخ در ادامه می‌فرماید: هیچ یک از پنج تصویر ارائه شده بی اشکال نیست، اما در بین پنج وجه مزبور، وجه سوم از همه وجوه قوی‌تر است. (همان)

مسقطات خیار غبن

مسقطات خیار به اموری گفته می‌شود که سبب از بین رفتن حق فسخ عقد برای صاحب آن حق می‌شود. خیار غبن مانند سایر اختیارات دارای مسقطاتی است که در ذیل به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱. اسقاط آن پس از عقد

اسقاط خیار غبن دارای احکامی می‌باشد و آن این که یا اسقاط خیار قبل از ظهور غبن است که این اسقاط جایز است، اعم از این که مجانی باشد یا مع العوض؛ یا اسقاط آن بعد از ظهور غبن است حال یا اسقاط مجانی است یا با عوض است، اگر مجانی باشد یا مغبون از مبلغ غبن آگاه بوده است که خیار ساقط می‌شود یا آگاه نبوده است که باز هم خیار ساقط می‌شود و یا با گمان به مبلغی از غبن، خیار را ساقط می‌کند، ولی سپس متوجه می‌شود که مبلغ بسیار بیشتر از آن بوده است که در سقوط خیار در این فرض اشکال شده است، زیرا از یک طرف به سقوط این مبلغ از حق راضی نبوده و از طرف دیگر، خیار حق واحدی است چه به مبلغ کمی تعلق گرفته باشد و چه به مبلغ بیشتر از این، و این حق واحد ساقط شده است. اگر اسقاط آن بعد از ظهور غبن با عوض باشد یا به مبلغ غبن آگاه بوده و یا آگاه نبوده، ولی آن را اسقاط نموده است که خیار در هر دو صورت ساقط می‌شود، ولی اگر به طور مطلق ساقط کرده، یعنی قید فاحش یا افحش نیاورده و گفته حق خود را ساقط می‌کنم، اگر اطلاق غبن به مبلغ معینی انصراف دارد و غبن تا همان مبلغ است خیار ساقط است، ولی اگر از آن مقدار بیشتر باشد از نظر شیخ مصالحه صحیح، ولی در آن غبن رخ داده است (همان، ج ۲: ۳۸۴)

۲. شرط سقوط خیار در متن عقد

یکی دیگر از مسقطات، شرط سقوط خیار در متن عقد است. اشکالی که بر این مسقط شده این است که اشتراط سقوط خیار در اینجا موجب غرر است. شهید اول در دروس فرموده است: اگر رفع خیار غبن یا خیار رؤیت را شرط کنند، عقد باطل خواهد

بود. سپس احتمال داده است که بین خيار غبن و خيار رؤیت فرق وجود دارد چرا که غرر را در غبن به آسانی می‌توان برطرف نمود. (شهید اول، ۱۴۱۷، ج ۳: ۲۷۶) و صیمری بطلان عقد و شرط سقوط خيار غبن را جزماً اعلام داشته است (صیمری، ۱۴۲۰، ج ۲: ۳۳) اما محقق کرکی در آن تردید نموده است. (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۴: ۳۰۲)

شیخ در توجیه کلام شهید می‌فرماید: شاید منظور ایشان این است که وقتی شخص در ضمن عقد، خيار غبن را ساقط می‌کند، معنایش این است که نمی‌داند آیا ارزش و قیمت کالایی را که به این مبلغ خریده است، همین مقدار است یا نه؟ و چهل به مالیت مبیع، همچون چهل مشتری به صفات و ویژگی‌های مبیع است که موجب غرر و بطلان عقد است. لکن قول قوی‌تر صحت شرط اسقاط خيار غبن است، زیرا مجرد چهل به مقدار مالیت، مبطل بیع نبوده و موجب غرر نیست و اگر چهل به مالیت غرر باشد، بیع در صورت شک در قیمت صحیح نخواهد بود و نیز دلیل دیگر ما این است که ارتفاع غرر از این بیع که در آن مقدار مالیت مجهول است به سبب خيار نیست تا این که اسقاط خيار موجب ثبوت خيار شود و الا بیع صحیح نخواهد بود، چرا که در خارج کردن بیع از غرر ثبوت خيار فایده‌ای ندارد، زیرا خيار، حکم شرعی است و به سبب خيار موضوع غرر منتفی نمی‌شود، چرا که حکم ربطی به موضوع ندارد و الا یعنی اگر ارتفاع غرر به ثبوت خيار باشد هر بیع غرری به صورت متزلزل و با ثبوت خيار صحیح خواهد بود، مثل بیع چیزی که وجودش مجهول است. (شیخ انصاری، ۱۴۱۱، ج ۲: ۳۸۶)

۳. تصرف مغبون پس از ظهور غبن

اگر مغبون پس از ظهور غبن، در کالایی که به او منتقل شده است، تصرفی که نوعاً حاکی از رضایت شخص به عقد است، انجام دهد، خيار غبن او ساقط می‌شود. دلیل آن نیز همان دلیلی است که در بحث خيار مجلس و خيار شرط وجود دارد. آن دلیلی که دلالت بر مسقطیت تصرف می‌نمود، اطلاق بعضی معاهد اجماع و عموم العله‌ای است که از نص وارد در خيار حیوان استفاده شده است. شیخ می‌فرماید: علاوه بر آن دو دلیل، دو دلیل دیگر وجود دارد: یکی این که اگر دلیل وجود خيار، حدیث لاضرر باشد، این دلیل در جایی که مغبون پس از ظهور غبن در کالا تصرف می‌کند، جاری نمی‌شود، زیرا تصرف مغبون در اینجا، اقدام او به معامله ضرری است و حدیث لاضرر شامل چنین موردی نمی‌شود و اگر دلیل وجود خيار، اجماع فقهاست، در این صورت نیز دلیل خيار شامل مورد ما نمی‌شود، زیرا اجماع شامل جایی که شخص راضی به ضرر است نمی‌شود.

۴. تصرف ناقل از ملک توسط مغبون قبل از علم به غبن

اگر مشتری قبل از ظهور غبن، اقدام به یکی از تصرفات ناقله از ملک نماید، مثلاً آن را بفروشد، به عقیده مشهور فقها حق خیار از او ساقط می‌شود. مشهور و علامه برای قول خود به این نحو استدلال کرده‌اند که با وجود چنین تصرفی، استدراک (رد ثمن و استرداد عین) ممکن نیست، یعنی مغبون نمی‌تواند عین را به غابن برگرداند و لذا حق خیار ساقط می‌شود. (علامه حلی، بی‌تا، ج ۱۱: ۷۱) اما شیخ در جواب ایشان می‌نویسد: در وجود خیار، بقای عین و امکان رد آن شرط نیست، بلکه می‌توان بدل آن را رد نمود. (شیخ انصاری، ۱۴۱۱، ج ۲: ۳۸۸) و شهید ثانی در روضه بر این حکم به اجماع منقول استناد کرده است. (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ج ۳: ۴۶۵) شیخ در جواب شهید می‌فرماید: این مسئله در کلمات فقهای قبل از محقق نیامده است، بنابراین نمی‌تواند اجماعی باشد. (شیخ انصاری، همان: ۳۸۹) در کلمات فقها این طور آمده است: تصرفی که موجب شود رد عین به صاحب قبلی منتع گردد موجب سقوط خیار است، زیرا در این صورت استدراک ممکن نیست. از تقیید تصرف به امتناع رد عین به صاحب قبلی فهمیده می‌شود که اگر تصرف مغبون تصرف ناقل جایز بود، یعنی تصرفی بود که شیء را از ملک خارج می‌کرد ولی به نحو جواز مثل هبه و مانند آن و یا ناقل و خارج کننده از ملک نبود مثل تدبیر عبد به وسیله مولی، خیار از او ساقط نمی‌شود. چرا که عموم ادله نفی ضرر اینجا را شامل می‌شود و مجرد خروج از ملک، موجب سقوط تدارک ضرر غبن نیست. (شیخ انصاری، همان: ۳۹۰) و اگر غابن در مالی که به او منتقل شده است تصرف کند، دلیلی بر سقوط خیار مغبون وجود ندارد.

در این که تصرفات ناقله لازم غابن چه حکمی دارد، برخی قائل شده‌اند مغبون می‌تواند تصرفات ناقله غابن را باطل کند، ولی شیخ می‌فرماید: اولاً، مغبون فقط می‌تواند بدل عین را از غابن بگیرد، زیرا تصرف غیر ذی الخیار (غابن) صحیح و لازم است و ثانیاً، ظهور غبن، سبب شرعی برای حدوث خیار است و قبل از آن مغبون دارای حق خیار نبوده است. در خصوص تصرفات ناقله جایز غابن نیز بین علما اختلاف وجود دارد. شیخ می‌فرماید: مغبون در اینجا می‌تواند بدل را بگیرد، زیرا درست است که آن را به عقد جایز منتقل کرده ولی معنای جواز عقد این است که طرفین معامله، حق فسخ آن را دارند، ولی سلطنت اجنبی، یعنی مغبون نسبت به عقد جدید که صحیحاً واقع شده است، فاقد دلیل است. (همان: ۳۹۱) شهید ثانی در مسالک می‌فرماید: مغبون می‌تواند غابن را مجبور به فسخ عقد کند و در صورت امتناع او می‌تواند به حاکم شرع متوسل گردد و در صورت عدم دسترسی به حاکم شرع، خود مغبون می‌تواند عقد جدید غابن را فسخ کند. (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ج ۳: ۲۰۶)

شیخ می‌فرماید: این نظریه ناتمام است، زیرا عین اگر در اثر فسخ عقد اول توسط مغبون، داخل ملک مغبون می‌گردد، در این صورت عقد دوم خود به خود باطل می‌شود و نیازی به بحث در این که فاسخ آن کیست، نیست و اگر بدل آن داخل در ملک مغبون می‌شود، در این صورت وی مستحق بدل است و دلیلی بر تبدیل آن به عین وجود ندارد. (شیخ انصاری، همان: ۳۹۲)

خيار غبن در غير بيع

آیا خيار غبن با توجه به ادله اثبات آن، به عقد بيع اختصاص دارد یا در سایر معاوضات مالی نیز جاری است؟ شیخ می‌فرماید: ظاهر این است که خيار غبن در هر معاوضه مالی ثابت است، بنابر این که در ثبوت خيار غبن در بيع، به قاعده لاضرر استناد شود. بلی، اگر در ثبوت خيار غبن در بيع به اجماعات منقوله استناد شود، ممکن است در غير بيع رجوع به اصالة اللزوم شود و حکم به عدم خيار غبن شود. (همان: ۳۹۸)

از برخی از فقها حکایت شده که تصریح به عمومیت کرده‌اند. از جمله این فقها مرحوم فخرالدین و صاحب التتقیح (فاضل مقداد، ۱۴۰۴، ج ۲: ۴۷) و صاحب /بصاح/النافع می‌باشند و از کتاب الاجاره جامع المقاصد نیز حکایت شده که خيار غبن در اجاره جاری است و برای ثبوت خيار غبن در اجاره استدلال کرده است به این که خيار غبن از احکام شرعیه‌ای است که به دنبال هر معاوضه‌ای می‌آید. (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۷: ۸۶) و صیمری در غایه المرام نوشته است: در سایر معاوضات و نیز در صلح معاوضی خيار غبن جریان دارد و در صلح ما فی الذمه و موارد اسقاط دعوی قبل از ثبوت دعوی، جاری نیست. (صیمری، ۱۴۲۰، ج ۲: ۴۵) شیخ می‌فرماید: مسئله اختصاص و تعمیم خيار غبن خالی از اشکال نیست، زیرا از طرفی ادله (اصالة اللزوم، معاهد اجماع و این که اکثر علما، متعرض تعمیم آن به سایر معاوضات نشده‌اند) حکایت از اختصاص آن به بيع دارد و از طرف دیگر اطلاق ادله نفی ضرر در جمیع معاوضات جاری است. البته در صورتی که بر اساس قراین، تشخیص بدهیم که عقد مورد نظر بر اساس تسامح منعقد شده است نه تعمد در فریب دادن، حدیث لاضرر جاری نمی‌شود، مگر این که براساس عدم قول به فصل، معتقد به جریان خيار غبن در این مورد نیز بشویم. (شیخ انصاری، همان: ۳۸۹)

فور یا تراخی در خيار غبن

در این که خيار غبن فوری است یا به تراخی، بین علمای امامیه اختلاف می‌باشد؛ مشهور علمای شیعه قائل به فوریت خيار غبن هستند و شیخ نیز بر همین قول است.

دلیل قول مشهور این است که خیار، خلاف اصالة اللزوم است، بنابراین باید بر قدر متیقن بسنده شود که قدر متیقن از خیار، زمان اول است. محقق کرکی این استدلال را در جامع المقاصد به این صورت تقریر کرده است که عموم در افراد عقود، عموم زمانی را به دنبال دارد و الا اگر عموم افرادی، عموم زمانی را در پس نداشته باشد، از عموم افرادی نفعی برده نمی‌شود. (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ج ۴: ۳۸) گروهی از علما قائل به تراخی هستند و بر این قول خود به استصحاب استناد کرده‌اند؛ یعنی گفته شده که در زمان اول خیار غبن ثابت است، بنابراین باید در زمان دوم هم خیار را استصحاب نمود. مرحوم صاحب ریاض در تمسک به استصحاب تفصیل داده و فرموده است: اگر مدرک و مستند ما در ثبوت خیار غبن، اجماع منقول باشد، می‌توان در زمان‌های بعد از زمان اول استصحاب کرده و حکم به جواز تراخی نمود و اما اگر مدرک ما قاعده لا ضرر باشد، نمی‌توان به استصحاب استناد نمود، زیرا در زمان اول ضرر مندرج شده است. (طباطبایی حائری، ۱۴۱۸، ج ۸: ۳۰۳)

شیخ می‌فرماید: ممکن است در جمیع وجوه ذکر شده خدشه نمود، یعنی هم در ادله قائلین به فوریت و هم در دلایل قائلین به تراخی.

خدشه‌ای که بر وجه اول یعنی وجوب اقتضای بر قدر متیقن وارد می‌شود، این است که اقتضای بر قدر متیقن با وجود استصحاب صحیح نیست و اما اشکال در آنچه که محقق کرکی فرموده و آن این که عموم زمانی «وفوا بالعقود» که به گفته محقق کرکی ملازم با عموم افرادی است، به منزله ظرف است و حکم وجوب وفا به هر عقد یک حکم است که استمرار دارد. یعنی هر عقد یک وجوب وفا دارد که استمرار دارد و عقد غبنی از تحت این عموم خارج شده است. بنابراین وجوب وفا در عقد غبنی از بین رفته و به هم خورده است و عقد غبنی چه برای همیشه از تحت وجوب وفا خارج باشد و چه در زمان اول، به هر حال وجوب وفا تخصیص خورده و استمرار از بین رفته است، لذا عمومی باقی نمانده تا در زمان‌های بعد از زمان اول به آن تمسک شود. تمسک وقتی صحیح است که عموم باقی بوده و تخصیص بعدی یک تخصیص زائد به تخصیص اول باشد، اما اگر عموم از بین رفت، تمسک به عموم صحیح نیست. بنابراین آنچه گفته شد این که محقق می‌فرماید: زمان از تحت عموم وجوب وفا به عقد خارج شده و در زمان‌های بعد به عموم «وفوا بالعقود» تمسک می‌کنیم، صحیح نیست، زیرا در زمان‌های بعد عمومی نیست تا به آن تمسک شود، چرا که عموم وجوب وفا به عقد غبنی زائل شده و از بین رفته است. (شیخ انصاری، ۱۴۱۱، ج ۲: ۳۹۹)

پس از بررسی ادله قائلین به فور و نپذیرفتن آنها، اینک به بررسی ادله قائلین به تراخی می‌پردازیم. دلیل اول ایشان استصحاب بود. شیخ می‌فرماید: این دلیل خوب

است اگر تشخیص بقای موضوع در استصحاب، عرضی باشد و شک ما نیز شک در استعداد حکم برای بقا باشد، می‌توان استصحاب را جاری ساخت، زیرا از نگاه عرف، شخص مغبون در آن اول با آناتِ بعدی یکی است و با بقای او می‌توان حق الخیار را استصحاب کرد. اما به دقت عقلی، موضوع فرق کرده است، زیرا موضوع حق خیار در آن اول، مغبونی است که توانایی جبران ضرر ناشی از غبن را ندارد، لذا به او حق خیار می‌دهند تا ضررش را جبران کند، ولی اگر در آن اول با اعمال خیار، ضرر وارد بر خود را تدارک نکرد، در آن دوم، مغبونی می‌شود که توانایی تدارک ضرر را داشته است، بنابراین موضوع استصحاب تغییر یافته است. اما بر مبنای ما که باید بقای موضوع استصحاب احراز شود، چون در اینجا موضوع استصحاب تغییر یافته است، اصل استصحاب جاری شدنی نیست. (همان: ۴۰۱)

شیخ فرموده صاحب ریاض را مورد خدشه قرار داده و می‌فرماید: اگر در جریان استصحاب بنای ما بر احراز موضوع به دقت عقلی باشد، حتی با فرض مدرک بودن اجماع منقول نیز نمی‌توان استصحاب را جاری دانست، زیرا احتمال این که موضوع اجماع نیز ذات متضرر نبوده، بلکه متضرر غیرمتمکن باشد، منتفی نیست و بر این اساس، یقین به بقای موضوع وجود نخواهد داشت. اما اگر بنا را بر احراز موضوع به وسیله تسامح عرفی بگذاریم، چه دلیل را اجماع منقول بدانیم و چه قاعده لاضرر، استصحاب جاری خواهد بود، چرا که در هر دو فرض، عرف به تسامح چنین می‌انگارد که این مغبون در زمان اول آگاهی نسبت به غبن خیار داشته و حال که در بقای خیار او و عدم بقا شک نموده‌ایم، اصل بقای خیار است. (همان: ۴۰۲)

شیخ می‌فرماید: از مطالبی که ما تا حال در خصوص این مطلب گفتیم، معلوم می‌شود قول به فوریت اقوی است، لذا اگر مغبون در آن اول، فسخ نکند فسخ او ساقط است و دلیل ما بر این قول این است که فسخ مغبون در زمان بعدی فاسد است، یعنی مغبون اگر در زمان اول فسخ کرد فسخ او نافذ است و اما در زمان‌های بعدی اگر خیارش ممتد باشد، در صورت فسخ، فسخ نافذ خواهد بود و اما اگر خیارش ممتد نباشد، فسخ نافذ نخواهد بود و در صورت شک در صحت و فاسد(که آیا فسخ صحیح است یا نه) اصل فساد است، زیرا با فسخ، ملکیت از بین می‌رود و اصل، بقای ملکیت پس از فسخ است و ما به استصحاب ملکیت پس از فسخ رجوع می‌کنیم، یعنی پس از فسخ در زمان دوم شک در بقا و عدم بقای ملکیت کرده‌ایم و اصل، بقای ملکیت است. بنابراین لزوم و بقای اثر عقد، استصحاب می‌شود و استصحاب لزوم عقد با استصحاب خیار فرق دارد، چرا که در نحن فیه، شک در رافع است. (همان: ۴۰۳)

نتیجه گیری

با بررسی کلام فقها به این نتیجه رسیدیم که خیار غبن وسیله‌ای برای برقراری تعادل تقریبی بین عوض و معوض در معامله‌ای است که در آن یکی از طرفین معادل آنچه را تسلیم کرده دریافت نکرده است. ظاهر امر آن است که در یک معامله واحد، فقط یکی از طرفین می‌تواند نسبت به ارزش موضوع معامله فریب خورده باشد نه هر دو طرف. مشهور فقهای شیعه قائل به ثبوت خیار غبن هستند و حتی برخی ادعای اجماع بر ثبوت آن کرده‌اند. علما جهت اثبات خیار غبن به قرآن و آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ و روایت تلقی رکنان و قاعده لاضرر و اخباری از معصومین عليهم السلام استدلال کرده‌اند که شیخ انصاری نسبت به همه آنها اشکال کرده و اجماع منقولی را که معتضد به شهرت محققه و حدیث لاضرر است به عنوان تنها دلیل این مسئله می‌داند.

در ثبوت خیار دو شرط باید محقق شود: یکی جهل مغبون به قیمت و دیگر این که تفاوت ثمن و قیمت، فاحش باشد. آنچه از کلام فقها و شیخ انصاری در نزاع کاشفیت و یا سببیت ظهور غبن برای حدوث خیار به دست آمد آن بود که ایشان قائل به کاشفیت برای حدوث خیار بودند و این که خیار غبن به وسیله اسقاط آن پس از عقد، شرط سقوط آن در متن عقد، تصرف مغبون پس از علم به غبن و تصرف ناقل مشتری مغبون قبل از علم به غبن، ساقط می‌شود.

از ظاهر بیانات اکثر فقها با وجود اختلاف برخی دیگر از فقها این گونه به دست می‌آید که خیار غبن اختصاص به بیع دارد و جناب شیخ انصاری در این خصوص فرموده‌اند که دلیل اثبات خیار اگر قاعده لاضرر باشد، در این صورت ظاهر کلمات فقها بر عمومیت جریان آن در تمامی معاوضات مالی دلالت دارد و اگر دلیل آن اجماع منقول باشد، در این صورت خیار غبن به بیع اختصاص دارد. در این که خیار غبن فوری است یا به تراخی، از ظاهر کلمات فقها استفاده می‌شود که مشهور بر فوریت آن عقیده دارند و جناب شیخ انصاری هم بر همین عقیده هستند.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم
- ابن زهره حلبی، حمزه بن علی (۱۴۱۷)، غنیة النزوع الی علمی الاصول و الفروع، ج ۱، مؤسسة امام الصادق علیه السلام، قم.
- ابن فهد حلبی، احمد بن محمد (۱۴۰۷)، المذهب البارع فی شرح المختصر النافع، ج ۱، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم (۱۴۱۴)، لسان العرب، ج ۳، دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دارصادر، بیروت.
- ابوالحسین، احمد بن فارس بن زکریا (۱۴۰۴)، معجم مقاییس اللغة، ج ۱، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۱۰)، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربية، ج ۱، دار العلم للملایین، بیروت.
- حائری، سیدعلی طباطبایی (۱۴۱۸)، ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل، ج ۱، مؤسسة آل البيت علیهم السلام، قم.
- حائری، سیدمحمد مجاهد طباطبایی (بی تا)، کتاب المناهل، ج ۱، موسسه آل البيت علیهم السلام، قم.
- حلبی، مقداد بن عبدا... السیوری (۱۴۰۴)، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع، ج ۱، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم.
- خمینی، روح الله موسوی (بی تا)، تحریر الوسیله، ج ۱، موسسه مطبوعات دارالعلم، قم.
- شهید اول، محمد بن مکی عاملی (۱۴۱۷)، الدروس الشرعية فی فقه الامامیه، ج ۲، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی (۸۴۱۳)، مسالك الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، ج ۱، موسسه المعارف الاسلامیه، قم.
- _____ (۱۴۱۰) الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، کتابفروشی داوری، ج ۱، قم.
- شیخ انصاری، مرتضی (۱۴۱۰)، المكاسب، شارح سیدمحمد کلانتر، ج ۳، موسسه مطبوعاتی دارالکتاب، قم.

- _____ (۱۴۱۱)، *المکاسب المحرمة و البيع و الخيارات*،
 ج ۱، منشورات دارالذخائر، قم.
- _____ صیمری، مفلح بن حسن (۱۴۲۰)، *غایة المرام فی شرح شرائع الاسلام*، ج ۱،
 دارالهادی، بیروت.
- _____ طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶)، *مجمع البحرین*، ج ۳، کتاب فروشی مرتضوی،
 تهران.
- _____ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن (۱۳۷۸ق)، *المبسوط فی فقه الامامیه*، ج ۳،
 المكتبة المرتضویه، تهران.
- _____ عاملی حسینی، سید جواد (۱۴۱۹)، *مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامة*،
 ج ۱، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- _____ علامه حلّی، حسن بن یوسف (۱۴۱۱)، *تبصرة المتعلمین فی احکام السدین*،
 ج ۱، موسسه چاپ و نشر، تهران.
- _____ (بی تا)، *تذکرة الفقهاء*، ج ۱، موسسه آل
 البيت عليه السلام، قم.
- _____ (۱۴۱۳)، *مختلف الشيعة فی أحكام الشريعة*،
 ج ۲، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
- _____ قرشی، سید علی اکبر (۱۴۱۲)، *قاموس قرآن*، ج ۶، دار الکتب الاسلامیه،
 تهران.
- _____ کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب (۱۴۰۷)، *الکافی*، ج ۴، دارالکتب الاسلامیه،
 تهران.
- _____ میرزای قمی، ابوالقاسم (۱۴۱۳)، *جامع الشتات فی اجوبة السوالات*، ج ۱،
 مؤسسه کیهان، تهران.
- _____ محقق حلّی، نجم الدین جعفر بن حسن (۱۴۱۸)، *المختصر النافع فی فقه
 الامامیه*، ج ۶، موسسه المطبوعات الدینیّه، قم.
- _____ محقق کرکی، علی بن حسین عاملی (۱۴۱۴)، *جامع المقاصد فی شرح
 القواعد*، ج ۲، موسسه آل البيت عليه السلام، قم.
- _____ نائینی، میرزا محمد حسین غروی (۱۳۷۳ق)، *منیة الطالب فی حاشیه
 المکاسب*، ج ۱، المكتبة المحمدیه، تهران.

- نجفی، محمدحسن (بی‌تا)، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام*، ج ۷، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
- یزدی، سید محمد کاظم طباطبایی (۱۴۱۰)، *حاشیه المکاسب*، ج ۱، مؤسسه اسماعیلیان، قم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی